

# نکته‌ها و سرگذشت‌های خواندنی



سید جواد حسینی

## ۱. مکاشفه عجیب

آقای میرزا مهدی آشتیانی در حضور آیه الله حجت، آیه الله بروجردی و آیه الله سید محمد تقی خوانساری این مکاشفه را تعریف کرد: «من مبتلا به یرقان هستم. برای رفع این بیماری حتی به خارج از کشور هم مسافرت کرده‌ام، ولی علاج نشده است. در سال ۱۳۶۵ ه. ق که توده‌ایها در نهایت به دنبال تسلط بر شمال و غرب ایران بودند، به مشهد مقدس مشرف می‌شدم که در اتوبوس حالم منقلب شد؛ به طوری که راننده و مسافرین خیال کردند، من سگته

کرده‌ام. در آن حال، دیدم که در عرفات هستم و انوار بسیاری از آسمان به زمین می‌آید و همه مردم به یک طرف متوجه بودند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: حضرت رسول ﷺ تشریف آورده‌اند. من به آن طرف رفتم. دیدم چهارده خیمه در کنار یکدیگر نصب شده است. وارد خیمه بزرگی که متعلق به حضرت رسول ﷺ بود، شدم و حضرت را زیارت کردم. خواستم از کسالت خود و حوائج دیگرم بگویم که فرمودند: چون زائر فرزندانم رضای علی هستی، برو به خیمه‌ای که متعلق به اوست! من به خیمه آن حضرت شرف

یاب شدم و سه حاجت خود را اظهار کردم:

اول راجع به کسالتم که فرمودند: مقدر شده که این کسالت با تو باشد تا از دنیا بروی. دوم راجع به فتنه توده‌ایها که فرمودند: به همین زودیها شر آنها مرتفع خواهد شد و تا شما با مجالس سوگواری ارتباط دارید، در امان هستید. سوم راجع به حاجتی شخصی بود که فرمودند: این حاجت هم رواست.<sup>۱</sup>

## ۲. شیعه شدن امامت جماعت

### فلسطینی با تأسی به حزب الله

الشیخ نور الیقین یونس بدران، امام جماعت منطقه الخضراء فلسطین، به عنوان اولین امام جماعت اهل سنت در این کشور به مذهب شیعه درآمد. بدران در این باره گفت: «حدود سه سال پیش و در حالی که دانشجوی دانشکده الهیات اسلامی بودم، به قبول مذهب شیعه اندیشیدم و در این چند سال اندیشه‌های خود را پنهان کردم.»

وی افزود: «با حمله اسرائیل به لبنان و مشاهده اعتقادات اصیل حزب الله و تأسی آن به مذهب شیعه،

تصمیم به علنی ساختن گرایشم به مذهب شیعه گرفتم.»

این امام جماعت خاطر نشان ساخت: «واکنش دیگران برای من هیچ اهمیتی ندارد؛ چرا که اعتقاد من به مذهب شیعه قوی و تغییرناپذیر است.»

گفتنی است گروه دیگری از جوانان «دیویّه» فلسطین در بحبوحه جنگ لبنان و اسرائیل به مذهب شیعه درآمدند.<sup>۲</sup>

## ۳. علامه جعفری و پیام علامه

### امینی از عالم برزخ

علامه محمد تقی جعفری می‌فرماید: «یکی از خویشاوندان این جانب در اواخر سال ۱۳۵۵ ه. ش، در شهر اصفهان خواب می‌بیند که در برابر مرحوم علامه مجاهد آقای شیخ عبدالحسین امینی در یک اطاق نشسته است. مرحوم آقای امینی به ایشان می‌گوید: آیا شما جعفری را می‌شناسید؟ ایشان پاسخ می‌دهد: آری،

۱. همان، ۸۵/۷/۱۰، سال پنجم، ش ۱۲۳، ص ۷.  
۲. افق حوزه، ۸۵/۷/۳، سال پنجم، ش ۱۲۲، ص ۶.

چهار دختر. پرسید: در شبانه روز چند منبر می‌روی؟ گفتم: صبح دو منبر، بعد از ظهر دو منبر، شب هم دو منبر و شاید بیشتر از اینها.

پرسید: تاکنون چند جلد کتاب نوشته‌ای؟ گفتم: حدود سی و هشت جلد (تا آن موقع و فعلاً یک صد جلد). گفت: هر کدام از اینها به تنهایی کافی است که آدم را بیمار کند. تو چطور با این همه کار و مشکلات زندگی، باز می‌خواهی صحیح و سالم باشی! <sup>۲</sup>

#### ۵. عشق به مطالعه

علامه جعفری می‌گوید: «هنگام تحصیل در مدرسه صدر نجف اشرف، روزی نزدیک ظهر در حجره آبگوشی بر سر چراغ بار گذاشتم و سپس مشغول مطالعه شدم. پس از چندی، ناگهان متوجه شدم که طلاب مدرسه در حال شکستن درب حجره هستند. با سرعت درب را باز کردم و با

من ایشان را می‌شناسم. علامه امینی می‌گوید: نامه‌ای می‌دهم به ایشان بدهید! وی از علامه امینی سؤال می‌کند که آیا اجازه دارم نامه را باز کنم و بخوانم؟ علامه امینی می‌گوید: اشکالی ندارد.

دوست ما می‌گوید: نامه را باز کردم و همین که مشغول خواندن آن شدم، دیدم که نامه خیلی ملکوتی است. الفاظ آن شبیه الفاظ متداول ما بود؛ ولی نورانیتی خاص در آن بود و با خواندن نامه در حال رؤیا منقلب شدم.

علامه امینی می‌گوید: این نامه را به جعفری بدهید و بگویید: ما اکنون در این عالم (برزخ) هستیم و دستمان برای کار کردن بسته است؛ ولی شما که در آن دنیا هستید، در میدان کار هستید و می‌توانید در باره امیر المؤمنین علیه السلام کار کنید! <sup>۱</sup>

#### ۴. مبلغ سخت‌کوش

مرحوم علی دوانی از نویسندگان و مورخان سخت‌کوش معاصر می‌گوید: «مرحوم [شهید] دکتر سامی [پزشک این جانب] پرسیدند: چند نفر اولاد داری؟ گفتم: جمعاً پنج پسر و

۱. تفسیر نهج البلاغه، محمد تقی جعفری، ج ۱۷، ص ۸۲؛ آفاق مرزبانی، ص ۵۳؛ ابن سینیای زمان، صص ۳۹-۴۰.

۲. افق حوزه، ۸۵/۷/۱۰، سال پنجم، ش ۱۲۳، ص ۶.

[فهمیدم] نه دیوانه‌ای، نه عالمی، و نه عارفی.

گفتم: چگونه می‌گویی؟ گفت: اگر دیوانه بودی، طهارت نمی‌کردی و اگر عالم بودی، به نامحرم ننگریستی و اگر عارف بودی، چشمت بدون حق نیفتادی. این بگفت و ناپدید شد. معلوم شد که او آدمی نبود. [از این] تنبیه مرا آتشی در جان افتاد.<sup>۲</sup>



۱. ابن سینای زمان، ص ۵۵؛ علیرضا جعفری، روزنامه رسالت، ۸ دی ماه ۱۳۷۷.

۲. آئینه سالکان، محی‌الدین ابن عربی، ترجمه علی فضلی، آل علی علیهم‌السلام، اول، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲.

حالت اعتراض خطاب به آنان گفتم: من مشغول مطالعه هستم، چرا مزاحم من می‌شوید؟ در همین حین، به ناگاه متوجه شدم که تمامی حجره را دود گرفته و طلاب به تصور اینکه حجره من آتش گرفته، برای کمک و نجات من آمده‌اند و من از فرط توجه به مطالب مورد مطالعه، متوجه نشده‌ام.<sup>۱</sup>

۶. نه دیوانه‌ای، نه عالمی، نه

#### عارفی

ذو النون مصری گوید: «روزی به کناره رودی رسیدم. کوشکی (قصری) دیدم بر کناره آب. رفتم و طهارت کردم. چون فارغ شدم، ناگاه چشمم به بام کوشک افتاد. کنیزکی دیدم برکنگره کوشک ایستاده، به غایت صاحب جمال. خواستم تا وی را بیازمایم: ای کنیزکا! که رایی؟ گفت: ای ذوالنون! چون از دور پدید آمدی، پنداشتم دیوانه‌ای. چون نزدیک‌تر آمدی، پنداشتم عالمی. چون نزدیک‌تر آمدی، پنداشتم عارفی. پس نگاه کردم،